

اسب در آثار کهن: نمادی از قدرت و هویت در فرهنگ‌های مختلف

فریده سلامت نیا^۱، فاطمه زنگنه^{۲*}، زهرا نکوئیان فر^۳، فاطمه خاکباز^۴، مینا خمیسی^۵

۱- دکتری ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، گروه ادبیات و علوم انسانی، اهواز، ایران

Email: faridehsalamatnia@yahoo.com

۲- دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی، دانشگاه فرهنگیان، گروه علوم تربیتی، اهواز، ایران

Email: teacher.fatemehzangeneh@gmail.com

۳- دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی، دانشگاه فرهنگیان، گروه علوم تربیتی، اهواز، ایران

Email: Z.Nsilver21@gmail.com

۴- دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی، دانشگاه فرهنگیان، گروه علوم تربیتی، اهواز، ایران

Email: fater1752@gmail.com

۵- دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی، دانشگاه فرهنگیان، گروه علوم تربیتی، اهواز، ایران

Email: kmina8607@gmail.com

خلاصه

اسب، همواره در تمدن‌های کهن جایگاهی والا داشته است. این حیوان، فراتر از ابزاری برای جابه‌جایی یا جنگ، به نمادی از مفاهیمی چون قدرت، شجاعت، نجابت و آزادی بدل شده است. این نقش نمادین، به ویژه در آثار ادبی، اسطوره‌ای و هنری تمدن‌های گوناگون، به ویژه در فرهنگ ایرانی به وضوح قابل مشاهده است. هدف این پژوهش بررسی و تحلیل نقش و جایگاه اسب در ادبیات کهن، تاریخ و فرهنگ، هنر و تصویرگری، اسطوره‌ها و افسانه‌ها به منظور تبیین تأثیرات فرهنگی و اجتماعی آن بر جوامع مختلف است. برای یافتن این پرسش که نقش و جایگاه اسب در ادبیات کهن، تاریخ و فرهنگ، هنر و تصویرگری و اسطوره‌ها و افسانه‌ها چگونه تبیین می‌شود و چه تأثیری بر شکل‌گیری نمادها و مفاهیم فرهنگی در جوامع مختلف دارد؟ روش کتابخانه‌ای مبتنی بر یادداشت برداری و استخراج مطالب از منابع متنوع را به کار گرفتیم. نتایج این تحقیق حاکی از آن است که اسب، حیوانی نجیب، همواره نقش مهمی در تمدن بشری داشته و این حیوان نمادی از قدرت، نجابت، آزادی و پیوند با طبیعت بوده، نه فقط یک مرکب. اسب الهام بخش هنرمندان و نویسندگان، عنصری حیاتی در جنگ‌ها و فتوحات، بخشی از آداب و رسوم و نمادی مقدس در اسطوره‌ها بوده است. در نهایت، اسب بخشی جدایی ناپذیر از هویت و فرهنگ بشری است و بررسی نقش آن، ما را به درک عمیق‌تری از تاریخ و هنر می‌رساند و اهمیت حفظ این میراث را یادآور می‌شود.

کلمات کلیدی: اسب، ادبیات کهن، تاریخ، فرهنگ، اساطیر، افسانه

نویسنده مسئول: فاطمه زنگنه *

۱. مقدمه

از حیوانات اهلی که تا پیش از چند دهه اخیر، نقش اساسی در زندگی اجتماعی انسان داشته، اسب است. ارتباط نزدیک و نقش مهم این حیوان در زندگی انسان موجب شده است که اسب و صنایع مربوط به آن در متون دینی ما (قرآن و روایات) از ابعاد مختلفی مورد توجه قرار گیرد [۱۰]. اسب، این حیوان سودمند که به صفات تند و تیزی و چالاکی موصوف است، از دیرباز در زندگی فردی و اجتماعی ایرانیان نقش مهمی ایفا کرده و ایرانیان از قدیمی‌ترین اقوامی هستند که به نگهداری و تیمار آن اهتمام ورزیده‌اند [۱۱]. اسب ابتدا شکار و خورده می‌شد. با گذشت زمان، رام شد و در کنار دام‌های دیگر به انسان شیر و گوشت می‌داد [۱۲]. رام کردن اسب در شکل‌گیری تمدن بشری بسیار مهم بود. راه یافتن این حیوان به عنوان جانوری اهلی به مراکز تمدن، ورود آن را به فرهنگ ملل باستانی ممکن ساخت و این حیوان نجیب در اسطوره‌ها تا آثار هنری جلوه کرد. از مهم‌ترین تحولات زندگی بشر، بستن اسب به ارابه است. این کشف به دست مردم آریایی نژاد صورت گرفت که در اطراف دریایچه آرال زندگی می‌کردند. اختراع ارابه موجب مهاجرت گروه‌های زیادی از مردم منطقه به سرزمین‌های ایران، هند، آسیای صغیر و اروپا شد. به تدریج با استفاده از اسب در میداين جنگی، این حیوان اهمیت بسیاری یافت. از این رو تلاش زیادی برای تربیت، تکثیر و فروش آن به وجود آمد؛ به طوری که یکی از اقلام مهم صادراتی و بازرگانی در آن زمان اسب بود. در کنار پرورش و تجارت اسب، صنایع مربوط به اسب نظیر ساخت ابزار، زین و تزئینات آن نیز رونق گرفت. در هزاره اول قبل از میلاد، لرستان به یکی از بزرگ‌ترین مراکز تولید مفرغ تبدیل شد؛ به نحوی که برخی از ابزار و آلات اسب آن به مناطق دیگر صادر می‌شد [۱۴]. اسب در حمل بار، میداين نبرد و همراهی شکارچی در میداين شکار قابل توجه است. این نقش‌مایه حیوانی در دوره‌های متعدد در آثار هنری ایران قابل مشاهده است. نقوش گوناگون اسب و سواران بر دیوار غارها و نقش برجسته‌ها همگی نشان دهنده نقش عمده اسب در زندگی ایرانیان است. به کارگرفتن اسب مسئله حمل و نقل را حل کرد. کشت مزارع را آسان نمود و حتی تهیه یونجه برای اسب‌ها باعث تحول عظیمی در کشاورزی شد. بنابراین این حیوان در شکار، کشاورزی و جنگ همراه انسان بوده [۱۳]. اسب نه تنها به عنوان یک وسیله نقلیه، بلکه به عنوان یک همدم و یاور در فعالیت‌های گوناگون انسانی شناخته می‌شود. اسب نماد شجاعت، آزادی و قدرت در بسیاری از فرهنگ‌هاست و در ادبیات و هنرهای تجسمی (برای مثال نقش بر فرش) به وفور مورد ستایش قرار گرفته است. جایگاه اسب در زندگی بشر فراتر از یک ابزار کار است؛ در بسیاری از جوامع، اسب‌ها به عنوان نماد ثروت شناخته می‌شوند و در مراسم‌های مختلف، نشان‌دهنده احترام و جایگاه اجتماعی افراد هستند. علاوه بر این‌ها می‌توان نقش اسب را در زمینه‌های آموزشی و درمانی نیز مشاهده کرد که به علت وجود ارتباط عمیق عاطفی بین انسان و اسب است. در آثار کهن، از جمله متون تاریخی، اسطوره‌ها و داستان‌های مذهبی، اسب به عنوان یک موجود مقدس و با ارزش مورد اشاره قرار گرفته است. اسب موجودی با فراسر، زیبا و باهوش است؛ همین ویژگی‌ها باعث شده که علاوه بر همراهی انسان‌ها، به زندگی آنان هم کمک کند. از جنگ‌های بزرگ تا سفرهای طولانی، نقش اسب به عنوان یک شریک وفادار و کارآمد در زندگی بشر غیر قابل انکار است؛ به همین دلیل، بررسی جایگاه اسب در آثار کهن می‌تواند به ما درک عمیق‌تری از روابط انسان و طبیعت و همچنین تأثیرات فرهنگی و اجتماعی این موجود بر زندگی بشر ارائه دهد. آشنایان و شیفتگان ادبیات حماسی اساطیری ایران، به قطع و یقین متوجه پیوستگی راز آمیز قهرمانان این نوع ادبی با اسب‌شان شده‌اند. در نگاه نخست چنان می‌نماید که اسب قهرمانان حماسی و اساطیری برای تناسب‌یابی با سواران و صاحبان خود توانایی‌های متفاوت با دیگر نمونه‌های نوع خویش دارند. این اسب‌ها با شعور استثنایی خود موفق به برقراری ارتباط عاطفی و فکری با سوار خود شده‌اند و گاه چنان وانمود شده است که در پیش‌بینی شرایط مخاطره آمیز، از صاحبان انسانی خود پیش و بیش افتاده‌اند. در ساحت روایت‌های اساطیری و حماسی، پیوندی رازناک میان قهرمان و مرکب او برقرار شده‌است. این پیوند چنان ژرف و استوار است که حیات آن دو را به هم پیوند می‌زند. در این پهنه مرکب قهرمان، حسب شعوری متعالی و قدرتی استثنایی مأمور صیانت از سوار خویش است [۸]. با ورود

انسان به زندگی شهری و ماشینی، حضور این حیوان در فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی بشر کم رنگ‌تر شده [۱۰]. در این مقاله سعی شده تا به بررسی جایگاه اسب در آثار کهن از چندین جنبه و بُعد از جمله نقش و نگارها، اشعار، افسانه‌ها و ... پرداخته شود تا تأثیرات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و ... این موجودات را در زندگی بشر به تصویر بکشد. با نگاهی به تاریخ و ادبیات، درمی‌یابیم که چگونه اسب‌ها نه تنها در زندگی روزمره، بلکه در شکل‌گیری هویت و فرهنگ جوامع نقش‌آفرینی کرده‌اند.

۲. پیشینه پژوهش

اسب پیش از اسلام و در اساطیر، متون کهن دینی، شاهنامه و دوره‌های تاریخی، دارای نقشی بسیار ارزشمند بوده و همواره مورد ستایش قرار می‌گرفت و در حمل و نقل و شکار مورد استفاده قرار می‌گرفت. همچنین کارکردهای آیینی، اقتصادی، رزمی، بزمی، تزئینی و تشریفاتی نیز داشته است. طالب پور (۱۳۸۸)، در مقاله‌ای با عنوان جایگاه اسب در هنر ایران‌باستان، بیشتر به آرایش زین و برگ اسب و اهمیت اسطوره‌ای آن در هنر ایران‌باستان پرداخته و اشاره‌ای کلی به ویژگی‌های بارز اسب‌های هر دوره کرده است. سمسار (۱۳۴۳)، در مقاله‌ای با عنوان اهمیت اسب و تزیینات آن در ایران‌باستان، به نمونه‌های مختلف اسب و تاریخچه آن در هنر ایران‌باستان پرداخته است. واحد دوست، در کتابی با عنوان نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی در بخش مستقلی به اسب و اهمیت آن در شاهنامه و اساطیر پرداخته است. جعفری (۱۳۸۲)، در مقاله‌ای با عنوان اسب و باران سازی در اساطیر ایران باستان، وجه پیوند اسب و باران را از دیدگاه باورهای اساطیری ایرانیان مدنظر قرار داده‌اند. صالح پور (۱۳۸۶)، در مقاله‌ای با عنوان اسب در فرهنگ ایرانی، به انعکاس بخشی از باورهای اقوام مختلف ایرانی در مورد این حیوان نجیب همت گماشته است. سجادی راد و همکاران (۱۳۹۲)، در مقاله‌ای با عنوان بررسی اسب در اساطیر ایران و سایر ملل و بازتاب آن در شاهنامه فردوسی، نگاهی اجمالی به نقش اسب در اساطیر ملل مختلف انداخته‌اند.

۲.۱ هدف پژوهش

هدف این پژوهش بررسی و تحلیل نقش و جایگاه اسب در ادبیات کهن، تاریخ و فرهنگ، هنر و تصویرگری، اسطوره‌ها و افسانه‌ها به منظور تبیین تأثیرات فرهنگی و اجتماعی آن بر جوامع مختلف است.

۲.۲ سوال پژوهش

نقش و جایگاه اسب در ادبیات کهن، تاریخ و فرهنگ، هنر و تصویرگری و اسطوره‌ها و افسانه‌ها چگونه تبیین می‌شود و چه تاثیری بر شکل‌گیری نمادها و مفاهیم فرهنگی در جوامع مختلف دارد؟

۲.۳ فرضیه‌های پژوهش

فرضیه اول: اسب به عنوان نماد قدرت و شجاعت در ادبیات کهن، نقش مهمی در شکل‌گیری تصورات اجتماعی و فرهنگی جوامع ایفا می‌کند. فرضیه دوم: در هنر و تصویرگری اسطوره‌ها و افسانه‌ها، اسب به عنوان نماد آزادی و ارتباط انسان با طبیعت به کار رفته و این نمادسازی تأثیرات عمیقی بر باورها و ارزش‌های فرهنگی دارد. فرضیه سوم: نقش اسب در تاریخ

و فرهنگ جوامع مختلف به عنوان وسیله‌ای برای حمل و نقل و جنگ، تاثیر قابل توجهی بر توسعه اجتماعی و اقتصادی این جوامع داشته است. فرضیه چهارم: تکرار تصاویری از اسب در ادبیات و هنرهای کهن، به تقویت هویت فرهنگی و ملی در جوامع مختلف کمک کرده و احساس تعلق به فرهنگ را افزایش می‌دهد.

۲.۴ روش پژوهش

در این مقاله، روش کتابخانه‌ای مبتنی بر یادداشت برداری و استخراج مطالب از منابع متنوع را به کار گرفتیم. این روش به ما این امکان را داد تا با بررسی و تحلیل منابع و مقالات موجود در زمینه موضوع مورد نظر، نتایج کلیدی را شناسایی کنیم.

۳. اسب در ادبیات کهن

در دوره‌ای از تاریخ اساطیری و پهلوانی ما ایرانیان، «اسب به عنوان پایدارترین مشخصه نام قهرمانان بوده و بی‌بهرگی از اسب، مترادف گمنامی است [۸] و نام بسیاری از ایزدان، پهلوانان و اسطوره‌ها به چشم می‌خورد که با نام این حیوان درآمیخته است؛ مانند: گشنسب (دارنده اسب نر)، درواسپ (دارنده اسب درست و سالم)، بیور اسب (دارنده ده هزار اسب)، سیاوش (دارنده اسب سیاه یا قهوه ای)، لهراسب (دارنده اسب تیز رو)، گرشاسب (دارنده اسب لاغر)، تهماسب (دارنده اسب فربه و زورمند) [۳]. اسب، در ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی جایگاهی ویژه دارد. در متون اوستا و ادبیات باستانی ایران از اسب به نیکی یاد شده است. شاعران، عارفان، نکته پردازان و خردمندان، پادشاهان و امیران، گردان و دلاوردان، دهقانان و کشاورزان ایرانی و دین آوران بزرگ، آن را مظهر خوشبختی و تیزهوشی دانسته‌اند. در ادبیات غنایی و حماسی، اسب به نژادگی، نجابت و خوهای پسندیده توصیف شده است [۱۸].

۳.۱ جایگاه اسب در شاهنامه

حکیم ابوالقاسم فردوسی نگاه خاصی به اسب داشته و این را در هر جای اثر گرانقدرش شاهنامه گنجانده و از هر حیثی جای بررسی دارد. این بررسی می‌تواند هم به صورت سیمای ظاهری، رنگ، نام، قدرت و توان هر اسب در جنگ‌ها و هم از جهت کاربرد اسب در زمینه‌های گوناگون مانند نام‌های بسیاری از شاهان و اشخاص برجسته با واژه اسب باشد. و این را می‌توان دلیلی براهمیت جایگاه اسب در بین مردم ایران دانست [۲]. با توجه به اینکه بخش عمده‌ای از روایات شاهنامه، داستان‌های حماسی خاندان‌های پهلوانی و دلاوری‌های جنگجویانی است که زندگی آن‌ها با «اسب» قرین بوده، پرکاربردترین حیوان نمادین در داستان‌های شاهنامه، اسب است. اهمیت به اسب در شاهنامه فراتر از آن چیزی است که انسان امروزه به آن می‌اندیشد و این یک مسئله غیرقابل انکار است. توصیفات درباره اندام اسب به نام‌های متفاوت (بش ویال، سروپی، سم، دم، تن، و موی...) و ذکر همه جزئیات در این باره در بخش‌های گوناگون شاهنامه موجود بوده است. ساز و برگ در آرایش اسبان یک مسئله بسیار مهم برای صاحب اسب بوده و تمام تلاش خود را برای این کار انجام می‌داده و اسب برای صاحبش مثل فرزند بوده که در این باب می‌توان به علاقه وافر رستم به اسبش رخس اشاره کرد که تا دم مرگ رستم به عنوان یک یار جدا نشدنی در صحنه‌های گوناگون حضور داشته و به نوعی نگهبانی برای رستم بوده است. نام بسیاری از بزرگان و شخصیت‌های اصلی و فرعی شاهنامه با واژه اسب درهم آمیخته شده. در باب معنای هر کدام: بیورسپ (بیور: ده هزار اسب)، گرشاسب

(دارنده اسب لاغر)، زرسپ (دارای اسب گرانمایه)، اشتاگسپ (دارنده اسب)، ارجسپ (دارای اسب ارجمند)، گشسپ، آیین گشسپ، پیدگشسپ، ایزدگشسپ (معنای خاصی در فرهنگ برای آن به کار نرفته است)، شیدسپ (شید: درخشان، اسب درخشان)، جاماسپ (دارنده اسب فربه)، لهراسپ (لهر: تندوتیز، اسب تندرو)، ارجاسپ (اسبار زشمند)، گشتاسپ (اسب از کار افتاده) [۴]. در شاهنامه، رنگ اسبان هم نقشی در هماهنگی کل منظومه دارند. فضای شاهنامه به اعتبار صحنه‌های جنگ، تیره رنگ است. در این فضا و در میداین پیکار، رنگ سیاه اسبان چشمگیرتر از رنگ‌های دیگر است و با آن فضای کلی مناسبت بیشتری پیدا می‌کند. از این گذشته، در شاهنامه که اثری حماسی و هنری است، لازم می‌آید که همه اجزا و عناصر، از بهترین‌ها انتخاب شوند و از نظر اسب شناسی، بهترین رنگ‌ها سیاه است. صاحبان اسب سیاه در شاهنامه عبارتند از: سام، مهرباب، الکوس (پهلوان ترک)، سهراب، سیاوش، فرامرز، گیو، بیژن، کیخسرو، لهراسب، شیدسب پسر گشتاسب، اسفندیار، بستور، بهمن، بهرام گور و خسرو پرویز. اسبان سرخ که بسامد کمتری دارند، متعلق به این اشخاص هستند: فریدون، رستم، سرخه پسر افراسیاب، کشواد، گودرز، هومان (پهلوان ترک)، اورمزد پسر گشتاسب، بهرام گور و اسبان زرد از آن زال، بهرام گودرز، گرگین میلاد، گرمی، نوشآذر، زریور و نوشیروان است. اسب سفید به ندرت در شاهنامه دیده می‌شود: در دو جا، نیروهای غیبی در قالب اسب سفید نمایان شده‌اند و رخس از مادیان سپید زاده شده است. خسرو پرویز هم در سرکوب بهرام چوبین، بر اسب سفید نشسته است. این موارد در شاهنامه به نوعی با نمادهای زرتشتی ارتباط دارند. در آیین زرتشت مانند بسیاری از آیین‌های دیگر، اسب سفید نمادی قدسی و ماورایی است؛ چنانکه در اوستا آمده تشر فرشته باران پس از ۳۰ روز بارندگی، در پیکر اسب سفید زیبایی ظاهر شد تا زهر موجودات مودی کشته شده را از زمین پاک کند. ایزد بهرام در سومین روز تجلی خود بر زرتشت در کالبد اسب سفید زیبایی با گوش‌های زرد و لگام زرین درآمد. در شاهنامه می‌خوانیم که چون خسرو پرویز در جنگ با بهرام چوبین در آستانه شکست قرار گرفت، به درگاه یزدان نالید و از او یاری خواست. خروشی از کوه برآمد و ایزد سروش سوار بر اسب سفید پدیدار شد و دست او را گرفته از میانه کارزار بیرون برد. فردوسی از زمینه‌های نمادین رنگ در صحنه آرای این داستان استفاده کرده و آن را با هسته روایی پیوند زده است. چنانکه برای خسرو که شاه است و از فرهی ایزدی برخوردار، اسب سفید در نظر گرفته است:

نشسته جهاندار بر خنگ عاچ فریدون یل بود با فر و تاج (جلد ۸/بیت ۱۴۸)

برای بهرام چوبین سردار نامآور اما شورشی، ابلق (اسب سپید و سیاه)؛ او قبای سپید پوشیده و حمایل سیاه بر گردن دارد: قبایش سپید و حمایل سیاه همی راند ابلق میان سپاه (جلد ۸/بیت ۱۶۹)

ساده نگری است که بپنداریم کاربرد رنگ سیاه و سفید در صحنه آرای این داستان تصادفی و بدون ارتباط منطقی با پیرنگ و هسته روایی آن است. البته داستان‌های کهن معمولاً بدون توجه به چنین ارتباط‌هایی میان صحنه و معنای کلی داستان نگاشته می‌شدند و صحنه پردازی‌های هماهنگ با وقایع و حوادث از ویژگی‌های داستان نویسی بعد از قرن نوزدهم است. اما فردوسی از این مقوله مستثناست و از نبوغ خود در این زمینه بهره برده است؛ به نظر نمی‌رسد ترکیب رنگ سیاه و سفید که نمادی از اهریمن و اهوراست، بدون انتخاب آگاهانه در آرایش جنگی بهرام چوبین به کار رفته باشد. بهرام دلاوری از دودمان بزرگ مهران و از سپه‌داران ری بود و یکی از سه تیرانداز مشهور - بعد از آرش کمانگیر و سوخرا تیرانداز ترک - به شمار می‌رفت؛ اما چون بر شاه شوریده بود، فریفته اهریمن محسوب می‌شد و از همین رو حمایل سیاه او که بر روی قبای سپید افزوده شده، و نیز اسب او که ترکیبی از سیاه و سفید است، و هم درفش سیاهش معنایی منطقی در صحنه پردازی داستان پیدا می‌کند و نشانه زمین‌های پیشین اهورایی و پسین اهریمنی در زندگی و شخصیت او می‌گردد. فردوسی در موارد دیگر هم به رنگ اسب و تناسب آن با سوار توجه کرده است. پیش سرخه، فرزند جوان، از این تناسب نام سیاوش و اسب سیاهش را یاد کردیم؛ سوار بر اسب سرخ رنگ بور است. افراسیاب، که شاعر

رخ گلگون او را توصیف کرده، زال که به جهت تابناکی و سپیدی روی و موی، صفت زال زر گرفته بر اسب زرد (سمند) می‌نشیند که بیش از رنگ‌های دیگر با سیمای زرین او هماهنگ است:

زمین را ببوسید زال دلیر سخن گفت با او پدر نیز دیر

نشست از بر تازی اسب سمند چو زرین درخشنده کوهی بلند (جلد ۱/بیت ۹۶۰ و ۹۶۱)

همچنانکه رستم مهم‌ترین شخصیت شاهنامه است، اسب او رخس نیز مهم‌ترین اسب‌هاست که به تنهایی با صد لشکر برابر است و از نیروهای خارق‌العاده بهره دارد همیشه همراه و یاور رستم است و آنگاه هم که با او می‌میرد، طی مراسمی خاص کفن میشود و مانند انسان‌ها برایش دخمه می‌سازند. در شاهنامه با اصطلاحات بور، ابرش، آتش رنگ و گلرنگ از رخس یاد می‌شود. در نمادپردازی جانوران، اسب سرخ نماینده جنگ و خونریزی است و این درباره رخس که مرکب جنگجویترین قهرمان اساطیری ایران است، کاملاً صدق می‌کند. اما از آنجا که جنگ و پیکار رستم، همگی در راه راستی و درستی، و تحقق صلح و دوستی میان اهورائیان است، شاهنامه مادر رخس را مادیان سفیدرنگ معرفی می‌کند تا خواننده ریشه و اصل اهورایی رخس را فراموش نکند [۲]. رخس، اسب رستم از باشکوه‌ترین آفریده‌های روایی شاهنامه است که با سوار تهمتیش، دارای رابطه‌ای بسیار عاطفی است. همچنین آورده‌اند که رستم و رخس در کنار هم و در دو گور مجاور هم به خاک سپرده شده‌اند که این مظهری از تعامل متعالی انسان و حیوان است [۳].

۳.۲ انواع اسب از حیث رنگ و نام

در ابیات شاهنامه فردوسی مسئله‌ی مهم این است که در بیشتر ابیاتی که اسب در آن‌ها به کاررفته، نام اسب رنگ خود را در بطنش دارد و این موضوع به صورتی هنرمندانه با شخصیت صاحب اسب ارتباط برقرار می‌کند و این را به جرات می‌توان در کارنامه نبوغ فردوسی جای داد.

شبرنگ: اسب تیره رنگ، کمیت سیاه، تیره و تار مانند شب.

سیاوش چو گشت از جهان ناپدید برو تیره شد روی روز سپید

چنین گفت شبرنگ به‌زاد را که فرمان مبر زین سپس باد را (جلد ۲/بیت ۳۱۹۴ و ۳۱۹۵)

شبرنگ اسب سیاوش، جلوه ویژه این اسب در هنگام عبور این اسب از آتش می‌باشد. سیاوش از سودابه درخواست اسب سیاهش را می‌کند.

دیزه: اسبی که قوایم‌اش سیاه است، اسب سیاه رنگ و خاکستری.

یکی دیزه بی برنشته چونیل به تک هم چو آهو به تن هم چوپیل (جلد ۵/بیت ۴۹۱)

در اینکه دیزه اسب مخصوص چه کسی بوده جای بسیار بحث می‌باشد چون در بخش‌های مختلف شاهنامه برای اشخاص متفاوت به کاربرده است. منوچهر در نامه‌ای که به سام می‌فرستد، می‌گوید او در جنگ دیزه را می‌چماند.

چماننده دیزه هنگام گرد چراننده کرکس اندر نبرد (جلد ۱/بیت ۶۴۶)

چو بشنید بیژن برآشفست سخت به خشم آمد آن شیرپنجه ز بخت

بفرمود تا بر نهاند زین بر آن پیل تن دیزه دوربین (جلد ۴/بیت ۵۹۴ و ۵۹۵)

شبدیز: شب رنگ، سیاه فام، اسب خسرو پرویز که وی بدان بسیار علاقه داشت و به مناسبت سیاهی رنگ آن را شبدیز می‌گفتند.

من و رستم و اسب و شبدیز و تیغ نیارد بر او سایه گسترده میغ (جلد ۱/بیت ۱۵۹۹)

سمند: اسبی که رنگش مایل به زرد است.

چو سهراب را دید گردآفرید
 که برسام آتش همی بردمید
 کمان به زه را به بازو فکند
 سمندش برآمد به ابرلنسد (جلد ۱/بیت ۲۱۴ و ۲۱۵)
 گلرنگ: گل سرخ یا سرخ رنگ، در شاهنامه نام اسب فریدون می‌باشد.
 سرش تیز شد کینه و جنگ را
 به آب اندر افگند گلرنگ را (جلد ۱/بیت ۲۸۷)
 گلگون: نام اسبی سرخ رنگ، در شاهنامه مالک این اسب معشوقه فرهاد شیرین می‌باشد.
 دریغ آن گو شاهزاده دریغ
 چو تابنده ماه اندرون شد به میغ
 ببارید گلگون لهراسپی
 نهید از برش زین گشتاسپی (جلد ۵/بیت ۶۱۰ و ۶۱۱)
 بور: اسب سرخ وقهوه ای.
 که زین را نه بردارم از پشت بور
 به نیروی یزدان کیوان و هور (جلد ۳/بیت ۱۳۶۴)
 رخس: درخشنده رنگ سرخ و سفید و درهم آمیخته.
 یکی رخس بودش به کردار گرگ
 کشیده زهار و بلند و سترگ (جلد ۳/بیت ۴۱۲)
 البته در باب رخس نظرات گوناگونی وجود دارد که تا حدی نزدیک به یکدیگر بوده که به شرح زیر می‌باشد: رخس رنگ سرخ و سفید و به هم آمیخته، رنگ بین سیاه و بور. بنابر سخن دیگری، مرکب بود از رنگ قرمز و زرده تخم مرغ و سفیدی و گل‌های بسیار کوچک زرد و قرمز. رخس، نام اسب رستم و عجیب‌ترین موجود شاهنامه فردوسی بوده که حکیم فردوسی تصویری انسانی به آن بخشیده و گاهی در تصویرانگاری‌ها اغراقاتی هم به چشم می‌خورد که عقل از قبول آن سرباز زند و رخس را به عنوان یک موجود ماوراذهن تصور کند. جایگاه رخس برای رستم حکم روحی برای ادامه حیات است زیرا برخلاف سایر اسبان به نوعی دارای قوه و درک انسانیست و بارزترین صحنه برای درک این مطلب گفت‌وگو حاکم بین رستم و رخس می‌باشد که صحنه‌گذاری بر این مطلب است که رخس برای رستم نقش یک دوست و غمخوار راداشته و در ابیات زیر کاملاً هویدا است:

تهمتن به رخس سراینده گفت
 که با کس مکوش و مشو نیز جفت
 اگر دشمن آید سوی من پیوی
 تو با دیو و شیران مشو جنگ جوی (جلد ۱/بیت ۳۴۱ و ۳۴۲)
 و این وفاداری و همراهی رخس با رستم تا واپسین لحظات مرگ رستم نیز ادامه داشته است.

اشقر: اسبی که یال و دم آن سرخ می‌باشد.
 هراسبی که با باد هم بر بدی
 همه زیر بهرام بی پرشدی
 برین گونه تا برگزید اشقری
 یکی بادپایی گشاده ببری (جلد ۶/بیت ۱۳۹ و ۱۴۰)
 ابرش: اسبی که نقطه‌های مخالف رنگ بر بدن او باشد.

سیه چشم و بور ابرش و گاو دم
 سیه خایه و تند و پولاد سم
 تنش پرنگار از کران تا کران
 چو داغ گل سرخ بر زعفران (جلد ۱/بیت ۶۲ و ۶۳)
 بینداخت رستم کیانی کمند
 سر ابرش آورد ناگه به بند (جلد ۱/بیت ۷۳)
 خنگ: اسب سفید، درباره شکل ظاهری خنگ می‌توان اشاره کرد که پهلویش مثل شیر و پاهایش کوتاه بوده است.

همان شب یکی کره‌ای زاد خنگ
 برش چون بر شیر و کوتاه لنگ (جلد ۵/بیت ۱۱۳)
 ابلق: اسبی دورنگ می‌باشد.
 بگفت و برانگیخت ابلق ز جای
 تو گفתי شد آن باره پران همای (جلد ۸/بیت ۱۶۳)
 چرمه: اسب سفیدرنگ، فردوسی با تأمل بسیار درباره این نوع اسب صفاتی همچون تیزرو، گام زن، سنگ رنگ برای چرمه نام برده است [۲].

فرستاده در پیش او باد گشت به زیر اندرش چرمه پولاد گشست (جلد ۱/بیت ۶۷۴)
رستم و رخس: عموماً نام رخس را با رنگ آن ارتباط داده اند؛ «رخس در فرهنگ‌ها، به معنی سرخ و سپید به یکدیگر آمیخته است» فردوسی آن اسب را «بور ابرش» توصیف کرده است اما با عنایت به انگاره‌هایی که به نوعی باز نماینده تلقی و باورمندی ایرانیان است، اغلب رنگ سپیدی از آن اسب در ذهن و خیال ایرانیان نقش بسته است چنان که در نگارگری‌های ایرانی گاهی آن اسب را با رنگ سفید بازنمایی می‌کنند و در ادب فارسی نیز آن‌گاه که شب و روز به دو اسب سیاه و سپید مانند می‌شود معمولاً روز رخس خوانده می‌شود. دیگر اینکه در شاهنامه و دیگر متون ادب فارسی رخس غالباً با صفاتی چون: رخشان، رخشنده و درخشنده همراه شده است:

سوی رخس رخشان برآمد دمان چو آتش بجوشید رخس آن زمان (جلد ۱/بیت ۲۹۱)
سوی رخس رخشنده بنهاد روی دوان اسب شد سوی دیهیم جوی (جلد ۱/بیت ۳۴۴)
در ماجرای تهمت سودابه، سیاوش برای اثبات عصمت نام خویش، با مرکبش شبرنگ بهزاد وارد آتش می‌شود، یعنی او در این ماجرا می‌خواهد پاکی نام خود را در قالب کشاندن خود و مرکبش به درون آتش به اثبات برساند:
یکی تازی بر نشسته سیاه همی خاک نعلش برآمد به ماه (جلد ۲/بیت ۴۹۵)
ز هر سو زبانه همی برکشید کسی خود و اسب سیاوش ندید (جلد ۲/بیت ۵۰۸)
اگر آب بودی مگر ترشدی ز تری همه جامه بی بر شدی
چنان آمد اسب و قباي سوار که گفתי سمن داشت اندر (جلد ۲/بیت ۵۱۱ و ۵۱۲)

قهرمانانی چون رستم و سهراب برای فعال شدن در عرصه قهرمانی‌ها نیاز به انتخاب مرکبی در شأن خود داشتند و ورود رسمی آنها به این پهنه صرفاً بعد از انتخاب مرکب ممکن و مقدور شد به تعبیر دیگر فعالیت قهرمانان در عرصه جنگ و دلاوری مستلزم کسب «نام» و عنوانی سزاوار قهرمانی شان بوده است [۸]. نمادینگی اسب‌های شاهنامه در ارتباط با کهن الگوی قهرمان به چهار بخش تقسیم شده که عبارتند از: ۱. تفسیرهای اساطیری از رام کردن اسب؛ ۲. توتم اسب در خاندان‌های پهلوانی؛ ۳. شخصیت انسان‌گونه اسب‌های پهلوانان و نقش مکمل آن‌ها در تکوین قهرمان؛ ۴. اسب‌های نمادینه کننده فره [۷].

۳.۳ اسب در خمسه‌ی نظامی گنجوی

نظامی خودآگاه یا ناخودآگاه در پرداخت شخصیت اسب از اساطیر، آیین‌ها، متون حماسی، افسانه‌ها، باورهای عامیانه، روایت‌های داستانی و تاریخی بهره گرفته و به یاری دانش وسیع خویش در حوزه‌های نمادشناختی، روانکاوی و مردم‌شناختی، اسب را به یک دال مرکزی در منظومه‌هایش بدل ساخته است. قربانی کردن، خورشیدی نژادبودن، ارتباط با ایزدان آب و کارکرد توتمیک از جمله مباحثی است که در پیوند با اشارات داستانی مربوط به اسب در خمسه‌ی نظامی دیده می‌شود.

۳.۴ اسب به مثابه توتم/طلسم

درضمن حکایتی فرعی در اقبال‌نامه که افلاطون برای اسکندر نقل می‌کند، شبانی به گودالی می‌رسد که نور خیره کننده‌ای از آن ساطع می‌شود، وقتی نزدیک می‌شود و خاک را کنار می‌زند، مجسمه‌ی اسبی مسین را می‌بیند که در کنار مرده‌ای به خاک سپرده شده است:

برانداخت هامون کلوخ از مگاک طلسمی پدید آمد از زیر خاک
ز روی و ز مس قالبی ریخته وز آن صورت اسبی انگیخته

گشاده ز پهلوی اسب بلند
شبنانی در آن ژرف وادی گذشت
طلسمی درفشنده در وی پدید
ستوری مسین دید در پیکرش
در آن رخنه از نور تابنده هور
بر او خفته‌ای دید دیرینه سال
یکی رخنه چون رخنه‌ی آبکند
مغاک‌ی تهی دید بر ساده دشت
شبنانه در آن ژرف وادی رسید
یکی رخنه با کالبد در خورش
نگه کرد سر تا سرین ستور
نگشته یکی موی مویش ز حال (نظامی، ۱۳۷۸: ۸۴-۸۳)

اسب در میان برخی از اقوام و قبایل بدوی پرستش و توتّم تلقی می‌شده است. از این رو اعضای آن گروه، طلسمی به شکل اسب می‌ساختند. در چین و از گذشته‌های دور تندیس اسب در بیرون و درون مقبره‌ها، نقش نگهبان را در تقابل ارواح خبیث برعهده داشت. شاید هم به این خاطر تندیس اسب را به همراه مردگان دفن می‌کردند که آرزو داشتند روان فرد در گذشته بعد از مرگ به تن جانور پرستش شده، انتقال یابد.

۳.۵ تیزهوشی اسب و قربانی کردن آن

در شرفنامه آن‌جا که اسکندر قصد عزیمت به ظلمات را دارد تا آب حیات را جست و جو کند، به تاریکستان مطلق می‌رسد و بیم آن می‌رود که در بازگشت راه را گم کند و سرگردان بماند. هیچ کس راه ورود و مهم‌تر از آن خروج از آنجا را نمی‌داند. اسکندر در پی چاره برمی‌آید. یکی از جوانان که برخلاف فرمان اسکندر پدر پیرش را با خود آورده بود پیشنهاد می‌کند که کره مادیانی را که شکم اول زایش اوست، جلوی چشم مادرش بکشید تا دل او به درد آید؛ سپس سر خویش گیرید و به راهتان ادامه دهید. یقین بدانید که آن ستور به سائقه‌ی غریزه مادری، راه بازگشت را به شما خواهد نمود و به هوای کره‌اش به این سوی خواهد آمد. اسکندر با به کار بستن ترفند پیر مرد، به پیش روی اش در طلب آب حیوان ادامه می‌دهد:

چو هنگام رفتن رسد شاه را
یکی مادیان بایدش تندرست
چو زاده شود کره بادپای
همان جا که باشد بریده سرش
دل مادیان زو بتاب آورند
چو آید گه بازگشتن ز راه
به پویه سوی کره نغز خویش
بدان تا برون آورد راه را
که زادن همان باشد او را نخست
سرش باز برند حالی به جای
نپوشند تا بنگرد مادرش
وزان جا به رفتن شتاب آورند
بود مادیان پیشرو در سپاه
برون آورد ره به هنجار پیش (نظامی، ۱۳۱۶: ۵۰۵)

دلیل دیگر انتخاب اسب برای راهنمایی در ظلمات می‌تواند ارتباط او با خورشید باشد. اسب در فرهنگ بسیاری از ملل کهن معرف خورشید است و در بسیاری از ادیان و آیین‌های دوران باستان جانوری خورشیدی محسوب می‌شود. در شاهنامه نیز در خوان پنجم، این رخس است که رستم را از تاریکی مطلق عبور می‌دهد و به روشنایی می‌رساند. در این قصه نشانه‌ای از قربانی کردن اسب نیز دیده می‌شود. در اساطیر، اسب در کنار دیگر چارپایان سودمند به مثابه هدیه‌ای گرانبهادر به ساحت خدایان تقدیم می‌شده است. اسب با آب و ایزدان مربوط به آن نیز ارتباط دارد از این روی، قربانی کردن اسب در کنار آب‌ها یا برای ایزدان آب امری رایج بوده است [۱۷].

۴. اسب در تاریخ و فرهنگ

۴.۱ واژه اسب

واژه‌ی اسب از دیرباز تاکنون تغییر چندانی نداشته است. در اوستا این کلمه اسپه و در سانسکریت اسوه و در پارسی باستان آسه خوانده می‌شد. گروهی از پژوهندگان، واژه‌ی اسب را از ریشه‌ی اک یا اس می‌دانند که به معنی تند رفتن است. از این ریشه کلمه‌ی آهو و شکل کهن‌تر آن آسوک مشتق شده است. همچنین به مادیان یعنی گونه‌ی مونث؛ اسب یا اسپه گفته شده است. اسب همان حیوان چهارپاست که به هوشمندی و فراست معروف است، از روزگار کهن در اساطیر ملل مورد توجه بوده و همواره به نگهبانی و تیمار این حیوان سودمند که به صفات تند و تیز و چالاک و دلیر و پهلوان موصوف است اهتمام داشته‌اند. باورهای قومی و اساطیری فراوانی درباره اسب در میان ملل رایج است و سبب شده تا معانی سمبولیک فراوان از قبیل: آزادی، اندام زیبا، انرژی خورشید، بخشندگی، پایداری، حس شنوایی، خیرخواهی، دانش زمانی، سپاس‌گزاری، پیروزی، قدردانی، سرعت، فهمیدگی و فراست، نیرومندی، هوش، خیره سری، سرسختی و غرور در هنر و اندیشه ادبی و فرهنگی تبلور یابد [۶].

۴.۲ اسب در فرهنگ لغات دهخدا

نظر به اینکه، این جانور درمیان چارپایان خانگی دیگر چون شتر و گاو و خر، تندتر و تیزروتر است چه بسا در اوستا "اُورنت" خوانده می‌شود که به معنی تند و تیز و چست و چالاک و دلیر و پهلوان، صفتی است که درنامه‌ی دینی ایرانیان باستان بسیار به کار رفته است و چندین بار همین صفت چون اسم آمده و لفظ مترادف اسب است [۲].

۴.۳ اسب در ایران باستان

اسب در هنر باستانی ایران در دوره‌ی هخامنشی همراه با سوار ترسیم می‌شود. اسب یکی از نمادهایی است که در آثار هنری همواره به تنهایی یا همراه با سوارش در کنار درخت دیده می‌شود. این نماد به دلیل ارتباط آن با حیات گیاهی، باران‌آوری و الهه مادر قابل توجه است. ایرانیان باستان همانگونه که برای خورشید و خانواده خود از اهورامزدا نیکی طلب می‌کردند برای اسب خود نیز نیرومندی می‌خواستند. در اوستا از اسب به عنوان برگزیده‌ترین حیوانات نام برده شده و حتی برای معالجه و خوب نگهداری از آن نیز دستوراتی آمده است و این نشانه‌ای از پاکی، اصالت و اهمیتی است که در فرهنگ ایرانی برای این حیوان قائل بودند. اهمیت اسب در اساطیر ایران تا به آن اندازه است که هر ایزد دارای گردونه‌های زرین و اسب‌های تیزتک بودند. همچنین در یشت‌ها نیز به قربانی کردن اسب این گونه اشاره شده است: از برای ناهید، هوشنگ پیشدادی، در بالای کوه هرا (البرز) صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند فدا کرد و از او درخواست که در همه کشورها بزرگترین پادشاه گردد. هند و اروپاییان، نخستین قومی بودند که اسب را اهلی کردند و توسط ایرانیان نیز این جانور به سرزمین بابل و مصر راه یافت. مرکز پرورش اصلی اسب، کوه‌های تیان‌شان در ترکستان شرقی بود و اسب گردونه نیز از آنجا به چین راه یافت. در کتاب مقدس نیز آمده است که اسبی آتشین و ارابه‌ای آتشین، ایلیا را به آسمان بردند. تهمورث هم زمین را بر پشت اهریمن که به صورت اسبی درآمده بود، درهم نوردید. آریایی‌ها به داشتن اسب مشهور، و پهلوانان پارتی، اسب سوارانی خبره بوده‌اند. در شیوه زندگی آریاییان که مردمی نیمه صحراگرد و دامدار بودند، اسب جایگاه ویژه‌ای داشته. آنها اسب را اهلی کرده و با شخم، کشاورزی و دامداری آشنایی داشتند، و خانواده و مایملک خود را در ارابه‌ی چهارچرخه

سرپوشیده‌ای قرار می‌دادند که بعضاً گاهی با اسب کشیده می‌شد و همیشه آماده جنگ و گریز بودند. اینان در جشن‌های خود به ویژه در جشن‌هایی که در زندگی کشاورزان و دامداران اهمیت داشت و همین طور در موقع بیماری‌ها و آفات طبیعی، نشخوارکنندگان و حتی اسب را که بسیار عزیز می‌شمردند، قربانی می‌کردند. این موضوع در ودا ذکر شده است و در اوستا نیز به قربانی‌ها اشاره شده است که یادآور آریاییان در ایرانویج است. در اواخر هزاره سوم تا هزاره اول ق.م یافتن مقادیر متناهی از ابزارآلات مربوط به اسب از جمله زین و یراق اسب، لگام، نشانه‌های مشابه سر اسب در مقابر لرستان حاکی از اهمیت اسب در زندگی مردم این منطقه است. اسب نه تنها به عنوان مرکب جنگجویان و قهرمانان بود، نمادی از شجاعت، قدرت و سرعت نیز است. با این تفاسیر اسب را که نمادی از نجابت، زیبایی و شجاعت بوده است، یکی از پر نقش‌ترین حیوانات در ایران‌باستان به شمار می‌آید. اسب حیوانی است که در تمامی اعصار مورد توجه انسان‌ها بوده و به اشکال مختلف (در زمین‌های کشاورزی، جنگ، حمل و نقل، ابزار حرکتی، نابود کردن دشمن و...) مورد استفاده قرار می‌گرفته و هیچ گاه حتی در عصر حاضر جایگاه خود را از دست نداده. به طوری که می‌توان اظهار داشت اسب در نزد ایرانیان و آریایی‌ها از ارزش والا انسانی برخوردار بوده و به گونه‌ایی که مهر ازخدایان آیین زرتشتی و خدای جنگ و پیروزی است [۲]. با استناد به آثار به دست آمده درباره فرهنگ آریائی‌ها، اسب در مذهب اولیه آریائی‌ها جایگاه والایی داشته است. ایرانیان در دوره باستان به سرزمین‌هایی که در آن پرورش اسب صورت می‌گرفت را با نام نیسا می‌شناختند. با تاسیس امپراتوری ماد و هخامنشی و ترفیع مقام آریایی‌ها در سرزمین ایران، اسب نیز جایگاه ویژه‌ای را در سیستم مذهبی و نظامی امپراتوری‌های آریایی کسب کرد. با توسعه قلمرو این امپراتوری‌ها اسب به سرزمین‌های همجوار ایران‌شهر راه یافت و از آنجا به نقاط دیگر رفت. مهم‌ترین این سرزمین‌های ثانویه، سرزمین عربستان بود. اسب به دلیل ویژگی‌های جسمی به سرعت به حیوانی محبوب در میان اعراب بادیه نشین تبدیل گشت. با ظهور اسلام و سقوط امپراتوری ساسانی به دلیل احساس خطر خلفای اموی و عباسی از تاسیس یک نیروی سواره نظام شورشی در ایران و اهمیت معنوی آن، سوارشدن بر اسب برای ایرانیان ممنوع گشت. این مسئله باعث گردید تا ایرانیان به تدریج از پرورش اسب غافل شوند. از سوی دیگر این غفلت موجب شد تا نام اسب ایرانی از خاطره‌ها برود و به تدریج نژادی که از ایران به بادیه عربستان رفته بود، با نام اسب عربی در جهان شناخته شد. در نهایت با آغاز روند مدرنیته از اواخر دوره قاجار و ورود خودرو به ایران، اهمیت و نام اسب ایرانی جای خود را به طور کامل به اسب عربی بدهد. با مراجعه به منابع تاریخی و اساطیری در می‌یابیم که پیوند صمیمانه‌ای بین ایرانیان و اسبان آن‌ها موجود بوده است. اما هنگامی که پای اعتقادات مذهبی در میان می‌آمد، ایرانیان این موجود عزیز را تنها قربانی لایق تقدیم به حریم خداوندی می‌دانستند. قربانی اسب را «اشوامدا» می‌گفتند و نزد آریاییان ایران و هند جایگاه ویژه‌ای داشت. برخی از منابع تاریخی به این اشاره دارد که ماهیانه اسبی برای آموزش روح کورش در جوار گور او قربانی می‌شده است. در بسیاری از نقاط ایران اجساد اسب در کنار جسد یا اجساد ایرانیان دفن شده که اشاره به این رسم کهن آریایی دارد [۱]. در برخی از صفحات ایران تدفین اسب به تنهایی یا به همراه سوار و صاحب آن آیینی مرسوم بوده است آن گونه که در منطقه تول تالش گورستانی برای اسب‌ها و در کلورز و شهداد گورستانی که در آن اسب و صاحب آن با هم تدفین شده، کشف شده است. در مورد تدفین اسب به همراه صاحبش، باور بر این بوده است که صاحب اسب برای گذر از اطوار عالم بعد از مرگ نیاز به مساعدت اسب خویش دارد، از این رو اسب او را همراه صاحبش تدفین می‌کردند. ظاهراً این سنت جایی اجرا می‌شد که باورمندان این آیین از رستگاری صاحب اسب اطمینان نداشتند و برای مساعدت او توسط مرکبش، دست به چنین کاری می‌زدند – شاید تدفین رستم و رخش در کنار همدیگر بی بهره از این باور نباشد – اما آنجا که به لحاظ قداست ذات، قهرمان از رستگاری صاحب اسب اطمینان خاطر بود، اسب او را به دو شکل زنده نگه می‌داشتند؛ نخستین شکل آن بود که پال و دم اسب قهرمان را در سوگ او می‌بریدند، چنین اسبی دیگر سزاوار تصاحب و سواری دیگران نبود و صرفاً برای زنده نگه داشتن نام و یاد قهرمان در گذشته صیانت می‌شده است، آن گونه که در مورد اسب سیاه اسفندیار چنین اتفاقی افتاد و این اسب توسط

میراث دار او یعنی بهمن تصاحب نشد. این رسم به نوعی نشان دهنده آن است که صاحب اسب به لحاظ شأن و منزلت قابل تکرار نیست [۸].

بریده بش و دم اسب سیاه پشوتن همی برد پیش سپاه
برو بر نهاده نگوسار زین ز زین اندر آویخته گرز کین
همان نامور خود و خفتان اوی همان جوله و مغفر جنگجوی (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/ص ۴۲۵)

۴.۴ اسب در ادیان

اسب در دوره اسلامی نیز جایگاهی بسیار شایسته داشته است، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم و در سوره‌های آل عمران (۱۴)، الانفال (۶۰)، حل (۸)، ص (۳۱) و العادیات (۵-۱) جهت تزکیه و تمثیل، خود به آن سوگند یاد کرده است. براق پیامبر (ص)، دلدل حضرت امیر (ع)، ذوالجناح (دارای بال) امام حسین (ع) و اسب خاکستری که طبق روایات، حضرت مهدی (عج) سوار بر آن ظهور خواهند کرد، خود اهمیت ویژه این حیوان را در فرهنگ اسلامی بازگو می‌نماید [۳]. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «احب اللهوالی الله اجراء الخیل والرمی (نهج البلاغه، ۱۳۸۵: ۴۰) محبوب ترین بازی ها و سرگرمی‌ها در پیشگاه خدا مسابقه‌ی اسب سواری و تیراندازی است». درجایی دیگر فرمودند: برکت و بالندگی در پیشانی اسب‌هاست. در صفحه ۲۶۰ نهج الفصاحه آمده است پری به خانه کسی که در خانه‌اش اسب اصیل دارد آسیب نمی‌رساند. در صفحه ۲۹۴ به نقل از پیامبر اکرم (ص) بیان شده: نیکی و خوبی یا پاداش و غنایم تا روز رستاخیز بر پیشانی اسب‌ها گره خورده است. پیامبر اکرم (ص) وآله فرموده اند: دستی که برای تیمار و نگهداری به سوی اسبی دراز شود گویی دستی است که پیوسته در راه پرودگار صدقه دهد. در صفحه ۲۹۵ باز به نقل از پیامبر اکرم (ص) نیکی و خوبی تا روز رستاخیز بر پیشانی اسب گره خورده است و صاحبان اسب‌ها به وسیله آن‌ها یاری می‌شوند و کسی که هزینه نگهداری اسبی را بدهد چنان است که صدقه داده است. اعتقاد قلبی اعراب بر این مسئله که اگر اسبان را نوازش کنند و پیشانی آن‌ها را دست بکشند، برای خود برکتی عظیم کسب کرده‌اند [۲]. زندگی اسب قهرمان بعد از مرگ او، نشان دهنده میل به زنده ماندن و تداوم نام آن قهرمان از دیدگاه راویان آن روایت‌هاست. ذوالجناح را زنده رها می‌کند تا با زندگی مرکب آن امام، میل خود را برای زنده نگه داشتن نام آن بزرگوار نشان دهند. ملاحیب الله کاشی در تذکره الشهدا نقل می‌کند که «این اسب بعد از شهادت حضرت حسین (ع) از خیمه گاه به سوی رود فرات شتافت و خود را در آب انداخته ناپدید شد» [۸]. بنابر آثار زرتشتی، میترا، مظهر فروغ ایزدی و پاسپان عهد و پیمان مردم با دروغ و دشمنی پیکار دارد و گردونه‌ای زرین با چهار اسب سفید یک رنگ که از مظاهر خاک، باد، آب و آتش و عناصر اربعه هستند، سم دستان آنها زرین و سم دو پایشان سیمین است و همه را لگام و دهنه ایست که به چنگکی شکافدار، خوش‌ساخت و از فلزی گرانبها می‌پیوندند و بدین‌سان اسبان در کنار هم می‌ایستند. مهر در گردونه پیوسته از خاور به باختر می‌تازد و با این گردش، زمان را به حرکت درمی‌آورد. آناهیتا یا ناهید، ایزد نگهبان آب، نیز در سروده‌های زرتشتی به صورت بانویی تصویر شده که چهره‌ای زیبا و جوان دارد و بر گردونه‌ای زرین با چهار اسب ورزیده سفید که مظاهری از ابر، باران، برف و ژاله هستند در آسمان می‌تازد. سروش پیک ایزدی نیز در سروده‌های زرتشتی چهار اسب راهوار سفید، روشن و درخشان و پاک دارد. این اسبان تندروتر از اسبان دیگر هستند. در اوستا فقراتی وجود دارد که در آن‌ها داشتن گردونه و اسب، آرزو شده و دارایی آن‌ها نیز در ردیف اموال و زن و فرزند و زندگی خوش و خرم داشته شده است. در اوستا، تهمورث در ستایش ایزد هوا از او می‌خواهد تا ضمن پیروزی بر دیوان و جادوان، او را کامیاب کند تا اهریمن را به پیکر اسبی بدل کند و سی سال سواره و به تاخت دو کرانه زمین را بیماید، آرزویی که ایزد رام آن را برآورده نمود. بر اساس دین یکی از ویژگی‌های زشت اهریمن آن است که به صورت مار شاخدار اسب اوبار و مرد اوبار (اسب خوار و مرد خوار)

به آفرینش هرمزد یورش می‌آورد. در بهرام یشت، بهرام در بار سوم به کالبد اسب سفید زیبایی با گوش‌های زرد و لگام زرین درمی‌آید. در روایت‌های شاهنامه پیوستگی وجودی اسب و پهلوان تا آنجاست که رستم و رخش را در یک گور قرار می‌دهند که این می‌تواند نمادی از وحدت جسم قهرمان و اسبش باشد، رسمی که آن را متعلق به جنگاوران سکایی دانسته‌اند [۷].

۵. هنر و تصویرگری

۵.۱ اسب در فرش

اهمیت و ضرورت توجه به نقش اسب در فرش متأثر از توجه به جایگاه حیوانات در فرش به عنوان جلوه‌های اساطیری است که به نظر می‌رسد با تکرارپذیری، هویتی زنده انگارانه یافته و ابدی شده‌اند. در حاشیه دوم فرش پازیریک به عنوان مهم‌ترین سند کهن فرش ایرانی اسبان کوتاه اندامی با ۱۴ نفر سوار بر اسب و ۱۴ نفر پیاده همراه اسبان، در یک جهت در حرکت‌اند. شاخص‌ترین مشخصه پازیریک سواران هستند. پازیریک ترکیبی از جهان واقعی و باورهای کهن است. اهمیت این حیوان با مربع‌های داخل فرش که پیش از این مربع را نماد آب دانسته تصویری از جهان واقع و اساطیر است. بعد از دوره صفویه از باقیمانده فرش‌های دوره افشاریه و زندیه فرشی که حاوی نقش اسب باشد یافت نشد. اما در در طرح‌های تصویری فرش‌های بافته شده در دوره قاجاریه، به دلیل اهمیت شکار در منظر شاهان قاجاری، مضامین ملی چون داستان‌های شاهنامه فردوسی یا خمسه نظامی مورد توجه قرار می‌گیرد که در این داستان‌های اساطیری اسب حضوری مهم دارد [۷].

۵.۲ اسب در آثار و هنر

منصور قندریز از جمله هنرمندان مستعد و برجسته‌ی تاریخ نقاشی معاصر ایران است. او نقاشی بود که هرگز به شگردهای تزینی محض روی نیاورد و با دلبستگی‌اش به سنت‌های کهن تصویری ایران به جست و جوی معنا می‌پرداخت. نقش اسب که یکی از پایدارترین نقوش در تمام ادوار هنر تصویری ایران از روزگار باستان تا عصر حاضر است، در آثار قندریز حضوری پررنگ دارد. در آثار برجای مانده از مکاتب نگارگری گذشته، اسب همواره به عنوان عنصری ارزشمند در فضا و ترکیب‌بندی آثار، مورد توجه نگارگران قرار گرفته است؛ در آثار منصور قندریز هم از کارهای نخستینش چون اسب‌ها (۱۳۳۸/۱۹۵۹) که در آن تحت تاثیر نقاشی قدیم چینی قرار تا آثار نیمه انتزاعی متأخرش، تصویر اسب را به عنوان نقش مایه‌ای پرتکرار و معناساز می‌توان دنبال کرد [۱۶]. اسب، این موجود اهورایی و نجیب، از دیرباز برای نیاکان ما دارای ارزش فراوانی بوده به طوری که این موضوع را می‌توان به خوبی از آثار به جا مانده بر صخره نگاره‌ها، سفال‌های منقوش و مفرغ‌های یافته شده در مناطق کوه‌دشت لرستان و دیواره غار «مه تاش» در اورامان کردستان دریافت. همچنین اسب نزد ایرانیان و در تاریخ فرهنگ و هنر ایران، همواره مورد ستایش و تکریم بوده است. در آثار به جا مانده از مکاتب نگارگری گذشته، اسب همواره به عنوان یک حیوان سودمند و عنصری ارزشمند در فضا و ترکیب بندی آثار، مورد توجه نگارگران قرار گرفته است. در نگارگری بعد از اسلام، اسب در صحنه‌های شکار، بزم، رزم، حمل و نقل، تشریفات درباری در کتاب‌ها و مرقعات زیادی به تصویر درآمده است. البته بیشتر این نگاره‌ها جنبه تاریخی و روایتی دارند [۳]. از زیباترین و برجسته‌ترین صحنه‌های متعلق به نگاره اسب در استان خراسان جنوبی مربوط به نقش اسب همراه با نقوش انسانی در صحنه‌های نمایشی (مسابقه، سوارکاری و سوارکوبی) است. کنده نگاره‌های نمایشی یکی از مهم‌ترین نقوش و داده فرهنگی در بیان و نحوه پیشینه بازی‌های نمایشی و صحنه‌های مسابقه و بازی‌های نمادین در ایران است. در بازی‌های بومی شمال خراسان به ویژه در میان مردم قوچان،

اسب‌سواری برای آموزش کودکان و ایجاد چالاکی، شادابی و ایجاد آمادگی هنگام نبرد، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. از زمانی که اسب توسط انسان رام شد، از آن برای سواری، بارکشی و مسابقه استفاده می‌شود. از دیگر نقوش حیوانی مورد بررسی در این صحنه، نقش اسب و اسب سوار است. سنت نمایش مردان اسب سوار حتی تا زمان‌ها اخیر نیز ادامه یافته است و می‌توان چنین عناصری را در نقوش سنگ قبرهای اواخر سده نوزدهم در بیستون و در هنر عشایری سده اخیر نیز مشاهده کرد. یکی از این نقوش صحنه نمایش و مسابقه در سنگ نگاره آسو است. مجموعه‌ای از نقوش سوارکاری (جهت تمام حیوانات به سمت راست است و در تمام نقوش دست راست فرد سواره بر گردن اسب گذاشته شده است) شاید تداعی‌کننده نوعی صحنه مسابقه باشد. در همان نقش، فرد سواره‌ای که افسار اسب را گرفته یا زین اسب را گرفته است یا در یکی از دست هایش چوب‌دستی یا شلاق را برای رام اسب در دست دارد. یکی دیگر از صحنه‌های مربوط به نگاره‌های نمایشی متعلق به سوارکاری است. از نمونه‌های سوارکاری در استان خراسان جنوبی به وفور دیده شده است، این نقوش را می‌توان در سنگ نگاره‌های خزان، کوه گرد کوچک و کالِ حُسینا و لاخِ دُلْدُل مشاهده کرد. یکی از جالب‌ترین نقوش نمایشی را می‌توان نقش سوارکوبی دانست. چنین نقشی را می‌توان در جشن‌ها و نمایش‌های اسب‌دوانی در شمال و غرب ایران دید که به صورت یک پا روی اسب خود ایستاده است و سوار دیگر دهنه اسب را گرفته است که چنین نقشی در سنگ نگاره‌های آسو کالِ حُسینا (آسو و کالِ حُسینا) یافت شده است. یکی از موضوعاتی که مربوط به نگاره اسب است، نقش این حیوان همراه با نقوش انسانی است که در حال نبرد است. در استان خراسان جنوبی در مجموع دو نقش در میان انبوهی از نگاره‌های انسانی، حیوانی، نمادین و غیره کشف شد. در محوطه کوه گرد کوچک، یکی از نقش‌ها نبرد انسانی سوار بر اسب است که سواره به عقب برگشته و در حال تیراندازی است. نوع سلاح او مشخص نیست اما به قطع می‌توان گفت که صحنه نبرد است. همانطور که می‌دانیم یکی از ویژگی‌های سواران اشکانی مهارتی بود که در تیرانداختن داشتند، به طوری که حتی در حالت تاخت از روی بود چنانکه از نقوش آنان بر روی سفال‌های یونانی برمی‌آید. این حالت تیراندازی در نقوش صخره‌ای غار کرفتو، در پناهگاه مرتاش و بر روی اشیاء سیمین و زرینی از دوره‌های اشکانی و ساسانی به دست آمده مشاهده شده است. یکی دیگر از نگاره‌ها در رام‌نگان است که نقوش انسانی در حال تیراندازی به سمت بزکوهی است اما نقش به علت آسیب‌های طبیعی و گذشت زمان آسیب دیده است. سومین نقش از صحنه نبرد نقش اسب همراه با نقش انسانی در استان خراسان جنوبی در محوطه لاخِ چمنزار است. در این صحنه نگاره مورد نظر در حال گریز است و نقوش حیوانی در حال تعقیب او هستند. نقش اسب همراه با نقوش انسانی که در حال نبرد است قابل قیاس با نقوش سنگ نگاره مرزبانیک، سنگ نگاره ارگس و سنگ نگاره ازندریان ملایر است. تمامی نقوش مورد نظر از نظر موضوعی یعنی نقش سوار بر اسب و در حال نبرد و رزم با دیگر نقوش اعم از نقوش حیوانی و انسانی هستند، اما از نظر جزییات تمام نگاره‌ها همراه با ابزار آلات (نیزه، کمان، گرز و غیره) است اما در محوطه‌های استان خراسان جنوبی نوع سلاح مشخص نیست [۶]. در کتیبه بیستون، سنگ نوشته داریوش در تخت جمشید، تپه هگمتانه و به طور کلی در بیشتر کتیبه‌ها، دیوارها، الواح سیمین و زرین و غیره اسب‌های عالی کشور ایران دیده می‌شود. اسب در آثار به جامانده این دوره دارای عضلاتی قوی و کوتاه، استخوان بندی محکم و سرشار از القای مفاهیم نمادین، قدرت آیینی و نیروهای فوق طبیعی و اسطوره‌ای است. یکی از نگارگرانی که در آثارش توجه ویژه‌ای به اسب و حالات آن نموده. کمال الدین بهزاد، پرآوازه‌ترین هنرمند مکتب هرات است. گرچه محور اصلی در آثار بهزاد انسان می‌باشد ولی سایر عناصر طبیعت به ویژه نقش اسب در آثار او دارای جایگاه ممتازی است. آنچه مسلم است این که شناخت کامل هنرمند از ویژگی، حرکات و سکانات اسب به خوبی مشهود است، به طوری که با چیره دستی، تیزبینی، دقت و وسواس هر چه تمام به ترسیم جزئیات اندام و حرکات اسب‌ها و رنگ و نشان آن‌ها پرداخته که بدون شک استفاده از فرس نامه‌هایی چون فرس نامه شاه قلی می‌توانسته کمک شایان و موثری بر آگاهی هرچه بیشتر استاد بنماید [۳]. بررسی جایگاه اسب در آثار محمود

فرشچیان نگرش خالق و به ویژه بیان روانشناسانه و نشانه شناسانه اسب در آثار این هنرمند را مدنظر دارد. حضور نمادین اسب را رها از هر کارکرد، نشانه و نماد هوای نفس، سرکشی، تزکیه، آزادی، تعالی و عمیق‌ترین معانی نهفته در وجود آدمی می‌داند. محمود فرشچیان نیز با خلاقیت و مهارت ویژه خود در اندام، رنگ و حالات اسب تعمق نموده و ظرایف و زیبایی‌های این حیوان نجیب و باشکوه را به تصویر کشیده است. تابلوهای خوان سوم رستم و سهراب و گردآفرید، آثاری هستند که نقش اسب در حماسه ملی را روایت می‌کنند و در این جا تابلوی خوان سوم مورد بررسی قرار می‌گیرد. نگاره خوان سوم رستم، یکی از باشکوه‌ترین حماسه‌های مصور داستانی ایران به شمار می‌رود. کری ولش درباره این تابلو (عاشورا فرشچیان) می‌گوید: «اما یکی از آثار فرشچیان محتوایی غم انگیز دارد، بازگشت اسب شاهوار و بی‌سوار و خونین که داستان مرگ شهادت صاحبش را آورده است. اهل بیت شهید در این ماتم سیاه پوشانند. گمنام ولی گویا، اندوه بی صدایشان از سرانگشتان و دست‌هایی که از درون جامه‌های سیاه به در آمده‌اند نمایان است. به راستی که این اثر بیشتر از آنچه که می‌نمایند، حرف برای گفتن دارد. ذوالجناح، اسب سید الشهدا(ع)، اسب سپید باوقار چون سوارش، خود را اسیر هیچ رنگی نساخت و با چشمانی چنان مغموم و مخمور نمایانده شده که تیرها و زخم‌های جای جای پیکرش را احساس نمی‌کند و در قیاس با این مرثیه جانکاه وزنی ندارد[۷]. مطالعه و پژوهش نقش مایه اسب حاکی از ارتباط آن‌ها با مراسم آئینی می‌باشد. اغلب نقوشی که حاوی نگاره اسب هستند، در سفالینه‌ها، گورستان‌ها یا مکان‌های مقدس کشف شده‌اند. اکثر نگاره‌های متعلق به اسب همانطور که قبلاً به آن اشاره شد، عموماً در ارتباط با مسائل روزمره و زیست انسان‌ها بوده‌اند در خراسان اسب نیز مورد توجه خاص مردمان بوده است. نقش اسب در نمایش اسب چوبی حاکی از حضور قوی این حیوان در گذشته تاکنون داشته است. نمایش اسب چوبی معمولاً در مراسم عروسی اجرا می‌شود و بدین صورت است که عروس سوار بر اسب در یک سو و داماد نیز سوار بر اسبی دیگر در مقابل هم قرار می‌گیرند و سببی را به سوی یکدیگر پرتاب می‌کنند. سبب به هر سو که برود، اسب چوبی و رقصندگان نیز به آن سمت حرکت می‌کنند. در این نمایش معمولاً اسب سفید نماینده خانواده عروس و اسب قرمز نماینده خانواده داماد است. در نمایش نمادین و طنزگونه نزاعی میان دو خانواده عروس و داماد در می‌گیرد که در نهایت سواران در داخل اسب به نبرد می‌پردازند. با این تفاسیر می‌توان گفت نقش اسب در فرهنگ مردمان استان خراسان آنچنان پرنسب بوده است که در سنگ نگاره‌های این استان نیز نمود پیدا کرده است[۶].

۶. اسطوره‌ها و افسانه‌ها

اسب به دلیل خصوصیات و ویژگی‌های منحصر به فرد خود از جمله فراست و هوشمندی، تندوتیزی و نجابت و وفاداری در بین حیوانات موضوع روایت‌های اسطوره‌ای ملت‌های مختلف بوده است[۲۰]. در میان اسطوره‌های برخی ملل، اسب، همچون آدمی می‌تواند پایگاه آسمانی نیز داشته باشد، موجودی باهوش، باوفا و موثر در زندگی انسان‌ها. وفاداری، قدرت و توان و همچنین سرعت او باعث شده است که در اسطوره‌ها جایگاه رفیعی پیدا کند[۹]. اولین معنای اساطیری نماد اسب، نقشبست که در نمادینگی حیات مادی و گیتیانه (با مظهر آب)، در مقابل حیات روحانی و آسمانی دارد و سوبه زیبا و شکوهمند و قدرت شگفت و سحرآمیز زندگی زمینی را که مرکبی برای روح الهی انسان (سوار/ قهرمان) است به نمایش می‌گذارد[۷]. غلبه بر نیروی این حیوان باشکوه (اسب) و رام کردن آن، فتح مهمی بوده که انسان از دست‌یافتن بدان چنان مسرور شده که گویی از نبرد با دیوان و شیاطین سربلند بیرون آمده است. در بسیاری موارد، در فرهنگ‌های اساطیری، بن مایه غلبه انسان بر شیاطین و دیوان، به رام کردن اسب وحشی و مهار نیروی آن مانند شده است[۴]. اسب قهرمانان حماسی و اساطیری برای تناسب‌یابی با سواران و صاحبان خود توانایی‌های متفاوت با دیگر نمونه‌های نوع خویش

دارند. این اسب‌ها با شعور استثنایی خود موفق به برقراری ارتباط عاطفی و فکری با سوار خود شده‌اند و گاه چنان وانمود شده است که در پیش بینی شرایط مخاطره آمیز از صاحبان انسانی خود پیش و بیش افتاده‌اند [۸].

۶.۱ اسب در اساطیر ایرانی

یکی از مهم‌ترین حیوانات نمادین در اساطیر بشری که در فرهنگ‌های مختلف، از جمله در اساطیر ایرانی و شاهنامه فردوسی به عنوان جانوری توتمی و نمادین صاحب خویشکاری‌های اساطیری خاص خود شده، «اسب» است [۴]. در شاهنامه به برخی ویژگی‌های منحصر به فرد اسب همانند سرعت، فراست، بینایی، آبیمایی و... اشاره شده است. همچنین از اسب‌هایی مثل سیاوش، بیدرخش، شب‌دیز و رخس نام برده شده است. لیکن در بین روایت‌های اسطوره‌ای مرتبط با اسب، داستان رخس شهرت بیشتری دارد. رخس حیوان اسطوره‌ای ایرانی است که یادآور جوهر حماسه است. نقطه‌ی شروع اسطوره‌گی این داستان از همین قائل شدن قدرت تفکر و درک و شعور برابر با انسان برای حیوان یعنی رخس و مادرش است. اصلی‌ترین عناصر اسطوره و سیر اسطوره‌شدن رخس به صورت زیر قابل تبیین است:

۱. قدرت غریزی اسب که به جنگاوری و نیرومندی و همزمان به تیزهوشی و فراستش مربوط است.
۲. قدرت شناخت اسب که توانایی پیشگویی و پیشگیری از حوادث را دارد.
۳. قدرت زایش اسب به منظور استمرار اسطوره به گونه‌ای که تولد رخس جدید به عنوان اسب سهراب تضمین‌کننده ادامه روایت است.
۴. هم‌سویی و همزمانی انعقاد نطفه رخس دوم و نطفه سهراب نیز یکی از عناصر استمرار اسطوره شمرده می‌شود.
۵. قدرت فرمانبرداری اسب از صاحبش علی‌رغم اینکه از خطرات و تهدیدات پیشرو آگاهی دارد.
۶. قدرت مبارز اسب با عوامل ضدکنشگرای داستان همانند شیر، اژدها و اسفندیار که حیات رستم را تهدید می‌کنند.
۷. قدرت اسب برای تعامل و همبستگی با انسان به گونه‌ای که این همبستگی ضمانت‌بخش تمدید گفتمان پهلوانی است.
۸. قدرت یکی شدن اسب با انسان در نتیجه پیوند با مرغ افسانه‌ای یعنی سیمرغ که از آسمان برای درمان رخس و رستم فرود می‌آید. این رابطه حکایت از آن دارد که آسمان و زمین و به عبارتی خاک و هوا به جای تقابل با یکدیگر در فرایند تطابق، ما سیر وحدت و یکی شدن را طی می‌کنند.

۹. استقبال اسب از مرگ در درون نظام گفتمانی نشان می‌دهد که رخس علی‌رغم اطلاع قبلی ناشی از غریزه و شناخت از خطر پیش رو، خود را در الزام وقوع قرار می‌دهد؛ زیرا پایان اسطوره‌ای روایت نمی‌تواند راهی جز همراهی با رستم و استقبال از مرگ داشته باشد تا گفتمان پهلوانی، از خودگذشتگی و وفاداری را استمرار بخشد [۲۰].

در روایات حماسی و اساطیر و افسانه‌های کهنی که متضمن ماجرای قهرمان و حوادث فراروی اوست، اسب پرکاربردترین نمادین جانوری است که مثل همه عناصر غیرانسانی جهان اساطیر، صاحب هویت انسانی شده است و نمادینگی آن را تنها باید در ارتباط با کهن الگوی قهرمان بررسی کرد. در افسانه‌های هندواروپایی از اسب به عنوان نشان ویژه ایزدان آفتاب، ماه و باد سخن رفته و اشاره شده است که در برابر برخی ایزدان، فقط اسب را قربانی می‌کردند. در اوستا نیز از قربانی کردن این حیوان در برابر ایزدان، از جمله قربانی‌های کیخسرو در برابر ایزدان برای پیروزی بر افراسیاب سخن رفته است. در افسانه‌های فولکور و قصه‌های عامیانه این اقوام، از تغییر شکل آدمی به اسب و موجودات نیمه اسب-نیمه انسان بسیار سخن به میان آمده است. پیوند اسب با آب-که مظهر حیات و نماد زندگی مادی است-نقش مهمی در خویشکاری اساطیری این جانور نمادین دارد. در اساطیر یونان و روم باستان، وجود اسب‌های نمادین و سحرآمیز، از ویژگی‌های روایات قهرمانان حماسی و اساطیری است. بسیاری از اسب‌های پهلوانان از جمله «خانتوس»، اسب آشیل در ایلیاد هومر

قدرت پیشگویی و سخن گفتن دارند. برخی اسب‌ها نیز چون پگاسوس، قدرت پرواز دارند. در اسطوره‌های ودایی نیز اسب جانور مطلوب قهرمانان خورشیدی است. نمادینگی این اسب‌ها حتی در برخی ابزارهای ساخته شده به شکل اسب یا بیرق‌ها و پرچم‌هایی که تصویر توتم اسب بر آنها حک شده نیز نمودار است. از معروف‌ترین این نمادها، اسب چوبی معروف تروا در حماسه ایللیاد هومر است که در جنگ یونان و تروا به عنوان یک نیرنگ جنگی، عامل پیروزی یونانیان و نفوذ آنها به دژ تروا می‌شود [۴].

۷. جایگاه اسب در میان اقوام ایرانی

در مناطق مختلف ایران، شمال، مرکز، جنوب و خطه‌ی خراسان، بازی یا رقص‌های نمایشی با اسب‌های دامن‌دار با عناوینی چون رقص اسب، رقص الاغ، رقص شتر و یا بازی اسب چوبی، با شکل‌ها و کاربردهای مختلفی رواج داشته است. در این نمایش‌ها با کمک چوب و پارچه، صندوقچه‌ای به شکل اسب ساخته می‌شود و نمایشگر درون این صندوقچه به گونه‌ای قرار می‌گیرد که پاهایش در پشت روکش یا جل اسب پنهان شده است و عروسک اسب با بندهایی به شانه او بسته می‌شود. در نتیجه، حرکات اجراگر همراه با موسیقی، گویی اسب چوبین به حرکت در می‌آید. بازی اسب چوبی در مناطق خراسان مرکزی، شمالی و جنوبی جزء آیین‌های حماسی بوده و همراه با موسیقی اجرا می‌شده و در آن نمایشگر سوار بر اسب، شمشیربازانی (چوب‌بازانی) که همچون او در حال رقص هستند را شکست می‌دهد. در حالیکه در سایر مناطق و از جمله ملایر، این نمایش عمدتاً در عروسی‌ها و باهمراهی سرنا و دهل و در کاشان، در چله تابستان و یا در فصل بهار با تقلید طنزآمیز حرکات حیوان انجام می‌شده است. آیین اسب چوبی نمایشی است عامیانه و مردمی که در بعضی از نواحی ایران از جمله سبزوار، گیلان، سمنان، کاشان و سیستان برگزار می‌شود. اسب چوبی عبارت است از چوب‌هایی که به شکل اسب درست کرده‌اند و دست‌های آن پای اجراکننده است و دو پا هم بعد از آن و بر روی آن پارچه‌های مخملی رنگارنگ و مجری هم لباسی در همان زمینه به تن دارد و سرپوشانده (البته در قدیم صورت را هم کمی آرایش و رنگ می‌کردند) و با شمشیری که در دست داشت با نواختن دهل و سرنای به جولان می‌افتاد و دیگران هم با دست زدن، هلهله کنان مجلس او را رونق می‌بخشیدند. از روزگاران گذشته تا امروز، این نمایش در جشن‌های شادی مانند عروسی و ختنه سوران اجرا می‌شود. در این نمایش، مردمانی با لباس‌های معمولی روستائی و محلی با دستار و لباس سفید و جلیقه به رقص چوب می‌پردازند، چوب‌هایی که در آن زمان، تنها سلاح روستائیان و حتی مردم شهرها محسوب می‌شد و با همین چوب‌ها با سپاهیان قوم مغول به مبارزه می‌پرداختند. در این نمایش از دهل، به عنوان کوبه‌ای خبری، رزمی و شورآفرین و از سرنا به عنوان بیان‌کننده‌ی سوز دل مردمی سلحشور و آزاده که در خلال جشن‌ها، سوگواری‌ها و ... حرف‌های خود را به گوش دیگر یاران می‌رسانند استفاده شده است. در سبزوار (و البته نیشابور و سمنان)، بازی اسب چوبی حالت حماسی و به نوعی رزمی و بزمی بیشتری دارد و آن را به جای مانده از دوران حمله مغول و نهضت مردمی سرداران می‌دانند. اجرای آیین اسب چوبی در مراسم جشن و عروسی، علاوه بر وجه بزم و نمایشی بودن، وجه رزمی نیز برای آمادگی دفاعی و تجهیز افراد برای مقابله با حملات احتمالی مغولان داشته است. اسب چوبی بزرگترین نماد همبستگی و پیوند، در اقلیم فرهنگی سبزوار است [۱۹]. سکاها یکی از مهم‌ترین اقوامی بودند که در هزاره‌ی اول ق.م بسیاری از بخش‌های آسیای مرکزی، شمال و جنوب قفقاز و غرب آسیا، از جمله شمال غرب ایران را اشغال کردند. یکی از مهم‌ترین مشخصات فرهنگ سکایی، تدفین باشکوه شاهزاده‌های آن‌هاست. در این امر اسب نقش مهمی را ایفا می‌کرده است. اسب یکی از حیوانات مقدسی است که در فرهنگ‌های مختلف از احترام خاصی برخوردار بوده است، این احترام در میان اقوام سکایی به صورت قربانی کردن آن برای شاهزاده‌های سکایی نمود پیدا کرده است. از این اقوام در سرتاسر آسیای مرکزی و شمال قفقاز تدفین‌های بسیاری کشف شده که یکی از ویژگی‌های این گونه

تدفین‌ها تعداد زیادی اسب بودند که همگی خفه شده و در کنار یا بر بالای قبر بزرگ زاده‌ی سکایی قرار داده شدند. در هزاره‌ی اول ق.م سکاها در حین ورود به آسیای غربی قسمت‌هایی از شمال غرب ایران را نیز در دوره مادها تصرف کردند. اخیراً در گورستانی در مشگین شهر اردبیل یکی از منحصر به فردترین تدفین‌های سکایی در کل آسیای غربی به دست آمد که ویژگی بارز آن مانند سایر تدفین‌های سکایی، تدفین‌های اسب بود [۱۵]. در بعضی مناطق ایران، مردم اسب را بی وفا می‌پندارند. برای مثال مردم لرستان به رغم ارزش و احترام خاصی که برای اسب قائل اند، آن را در زمره‌ی سه عنصر بی وفا می‌دانند؛ دو عنصر دیگر عبارت اند از: زن، مال و ثروت. آن‌ها درباره‌ی بی وفایی اسب مثلی دارند: «اسب تا زیر پای صاحبش است حیوان خوبی است، اما همین که زیر پای دیگری رفت و به او نهیب زد، صاحب، بی صاحب. می رود و دیگر وفایی از آن دیده نمی‌شود.» کرمانی‌ها اسب را کافر می‌دانند چراکه به صاحب خود خیانت می‌کند و او را به دشمن می‌سپارد [۱۷].

۸. نتیجه‌گیری

ما پس از انجام تحقیق به این نتایج رسیدیم که اسب، حیوانی نجیب، همواره نقش مهمی در تمدن بشری داشته و این حیوان نمادی از قدرت، نجابت، آزادی و پیوند با طبیعت بوده، نه فقط یک مرکب. اسب الهام بخش هنرمندان و نویسندگان، عنصری حیاتی در جنگ‌ها و فتوحات، بخشی از آداب و رسوم و نمادی مقدس در اسطوره‌ها بوده است. در نهایت، اسب بخشی جدایی ناپذیر از هویت و فرهنگ بشری است و بررسی نقش آن، ما را به درک عمیق‌تری از تاریخ و هنر می‌رساند و اهمیت حفظ این میراث را یادآور می‌شود. این تحقیق با بررسی نقش اسب در آثار کهن، ابعاد گوناگون حضور این حیوان نجیب را در فرهنگ ایرانی آشکار می‌سازد. اسب در ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی جایگاهی ویژه دارد. در دوره‌ای از تاریخ اساطیری و پهلوانی ما ایرانیان، اسب به عنوان پادشاه‌ترین مشخصه نام قهرمانان بوده و بی بهرگی از اسب مترادف گمنامی است و نام بسیاری از ایزدان، پهلوانان و اسطوره‌ها به چشم می‌خورد که با نام این حیوان درآمیخته است. در ادبیات غنایی و حماسی، اسب به نژادگی، نجابت و خوهای پسندیده توصیف شده است. با توجه به اینکه بخش عمده‌ای از روایات شاهنامه، داستان‌های حماسی خاندان‌های پهلوانی و دلاوری‌های جنگجویانی است که زندگی آن‌ها با «اسب» قرین بوده، پرکاربردترین حیوان نمادین در داستان‌های شاهنامه، اسب است. حکیم ابوالقاسم فردوسی نگاه خاصی به اسب داشته و این را در هر جای اثر گرانقدرش شاهنامه گنجانده و از هر حیثی جای بررسی دارد و این را می‌توان دلیلی بر اهمیت جایگاه اسب در بین مردم ایران دانست. اسب حیوانی است که در تمامی اعصار مورد توجه انسان‌ها بوده و به اشکال مختلف در زمین‌های کشاورزی، جنگ، حمل و نقل، ابزار حرکتی، نابود کردن دشمن و... مورد استفاده قرار می‌گرفته و در نزد ایرانیان و آریایی‌ها از ارزش والا انسانی برخوردار بوده به گونه‌ایی که مهر ازخدایان آیین زرتشتی و خدای جنگ و پیروزی است. در بسیاری از نقاط ایران اجساد اسب در کنار جسد یا اجساد ایرانیان دفن شده که اشاره به این رسم کهن آریایی دارد. و باور بر این بوده است که صاحب اسب برای گذر از اطوار عالم بعد از مرگ نیاز به مساعدت اسب خویش دارد، از این رو اسب او را همراه صاحبش تدفین می‌کردند. اسب در دوره اسلامی نیز جایگاهی بسیار شایسته داشته است، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم جهت تزکیه و تمثیل، خود به آن سوگند یاد کرده است. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: محبوب‌ترین بازی‌ها و سرگرمی‌ها در پیشگاه خدا مسابقه‌ی اسب سواری و تیراندازی است و درجایی دیگر فرمودند: برکت و بالندگی در پیشانی اسب‌هاست. اسب از دیرباز برای نیاکان ما دارای ارزش فراوانی بوده به طوری که این موضوع را می‌توان به خوبی از آثار به جا مانده بر صخره نگاره‌ها، سفال‌های منقوش و مفرغ‌های یافته شده دریافت. در نگارگری بعد از اسلام، اسب در صحنه‌های شکار، بزم، رزم، حمل و نقل، تشریفات درباری در کتاب‌ها و مرقعات زیادی به تصویر درآمده است. البته بیشتر این نگاره‌ها جنبه تاریخی و روایتی دارند. از زیباترین و برجسته‌ترین صحنه‌های متعلق به نگاره اسب در استان خراسان جنوبی مربوط به نقش اسب

همراه با نقوش انسانی در صحنه‌های نمایشی (مسابقه، سوارکاری و سوارکوبی) است. کنده نگاره‌های نمایشی یکی از مهم‌ترین نقوش و داده فرهنگی در بیان و نحوه پیشینه بازی‌های نمایشی و صحنه‌های مسابقه و بازی‌های نمادین در ایران است. در میان اسطوره‌های برخی ملل، اسب، همچون آدمی می‌تواند پایگاه آسمانی نیز داشته باشد. در روایات حماسی و اساطیر و افسانه‌های کهنی که متضمن ماجرای قهرمان و حوادث فراروی اوست، اسب پرکاربردترین نمادینه جانوری است که مثل همه عناصر غیرانسانی جهان اساطیر، صاحب هویت انسانی شده است و نمادینگی آن را تنها باید در ارتباط با کهن الگوی قهرمان بررسی کرد. در مناطق مختلف ایران، شمال، مرکز، جنوب و خطه‌ی خراسان، بازی یا رقص‌های نمایشی با اسب‌های دامن‌دار با عناوینی چون رقص اسب، رقص الاغ، رقص شتر و یا بازی اسب چوبی، با شکل‌ها و کاربردهای مختلفی رواج داشته است. بازی اسب چوبی در مناطق خراسان مرکزی، شمالی و جنوبی جزء آیین‌های حماسی بوده و همراه با موسیقی اجرا می‌شده و در آن نمایشگر سوار بر اسب، شمشیربازانی (چوب بازانی) که همچون او در حال رقص هستند را شکست می‌دهد. در حالیکه در سایر مناطق و از جمله ملایر، این نمایش عمدتاً در عروسی‌ها و باهمراهی سرنا و دهل و در کاشان، در چله تابستان و یا در فصل بهار با تقلید طنزآمیز حرکات حیوان انجام می‌شده است.

۹. مراجع

۱. زمان خدائی، م. (۱۳۸۸)، "خاستگاه و پیشینه تاریخی اسب ایرانی یا عرب"، نشریه پژوهش نامه تاریخ، دوره ۴، شماره ۱۴، بجنورد، ۴۵-۵۶.
۲. ابراهیمی پور، آ. و صدراپی، ر. (۱۳۹۹)، "کنکاش مفاهیم نمادین رنگ اسب‌ها در شاهنامه فردوسی"، چهارمین کنفرانس بین‌المللی زبان، ادبیات، تاریخ و تمدن، تهران.
۳. رضائی نبرد، ا. (۱۳۸۸)، "جایگاه اسب در آثار استاد محمود فرشچیان"، فصلنامه‌نگره، دوره ۴، شماره ۱۲، تهران، ۷۱-۹۴.
۴. قائمی، ف. و یاحقی، م. ج. (۱۳۸۸)، "اسب؛ پرکارترین نمادینه ی جانوری در شاهنامه و نقش آن در تکامل کهن الگوی قهرمان"، نشریه متن پژوهی ادبی (زبان و ادب پارسی)، دوره ۱۳، شماره ۴۲، تهران، ۹-۲۶.
۵. سبزه کار، س. و خودداری نایینی، س. (۱۴۰۱)، "تبیین قواعد تصویرگری اسب در سه شاهنامه ی تیموری با تکیه بر متون اسب شناسی"، نشریه هنرهای زیبا-هنرهای تجسمی، دوره ۲۷، شماره ۳، تهران، ۵۵-۶۶.
۶. صادقی، س. و قربانی، ح. ر. و هاشمی زرج آباد، ح. (۱۳۹۴)، "بررسی و مطالعه نگاره اسب و سوارکاران بر روی سنگ نگاره های استان خراسان جنوبی"، دومین همایش ملی باستان شناسی ایران، مشهد.
۷. رحیم پور، ش. (۱۳۹۴)، "بررسی جایگاه اسب از اسطوره تا تداوم نقش آن بر فرش"، فصلنامه علمی نگارینه هنر اسلامی، شماره ۶، دوره ۲، بیرجند.
۸. مظفری، ع. (۱۳۹۹)، "پیوند اسب و قهرمان در روایت های اساطیری و حماسی ایران"، نشریه کهن نامه ادب پارسی، دوره ۱۱، شماره ۲، تهران، ۲۹۵-۳۱۵.
۹. ذاکری، م. (۱۳۸۴)، "رمزهای اساطیری، اسب در اساطیر"، نشریه کتاب ماه هنر، شماره ۸۵/۸۶، تهران، ۱۵۹-۱۵۴.

۱۰. عبدالله پور، ع. ا. و صفرزاده سراسکانرود، م. و آقایی، ر. (۱۳۹۷)، "اسب و صنایع وابسته به آن از نگاه اسلام"، کنگره بین‌المللی سلامت و صنعت اسب، سمنان.
۱۱. عیسوی، ر. و محرم زاده، م. و محمدزاده، ح. (۱۳۸۹)، "نگاهی به اسب و اسب سواری، مجله‌ی مطالعات ایرانی"، دوره ۹، شماره ۱۷، کرمان، ۱۳۳-۱۵۶.
۱۲. متوسلی، ن. (۱۴۰۱)، "ابرش کیانی (بررسی جایگاه اسب در شاهنامه ی فردوسی)"، نشریه زبان و ادب فارسی، دوره ۱۴، شماره ۵۱، سنندج، ۲۱۳-۱۹۸.
۱۳. نجفوند دریکوندی، ا. ر. و نجفوند دریکوندی، ا. ح. و حمادی، ح. (۱۴۰۲)، "تحلیل و بررسی اهمیت اسب در اقتصاد ایران باستان"، نشریه دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی، دوره ۶، شماره ۶۱، ایلام، ۵۲-۶۱.
۱۴. طالب پور، ف. و پرهام، م. (۱۳۸۸)، "جایگاه اسب در هنر ایران باستان"، مجله جلوه هنر، دوره ۱، شماره ۱، تهران، ۵-۱۲.
۱۵. رضالور، و آیرملو، ی. (۱۳۹۳)، "آیین تدفین اسب در میان اقوام سکایی مطالعه ی موردی گورستان خرم آباد مشگین شهر"، نشریه جامعه شناسی تاریخی، دوره ۶، شماره ۳، تهران، ۱۴۴-۱۱۳.
۱۶. شمیلی، ف. و شمس، ا. (۱۴۰۱)، "اسب در نقاشی منصور قندریز: تحلیل نشانه-معناشناسانه ی یک اثر"، نشریه رهپویه هنر/هنرهای تجسمی، دوره ۵، شماره ۳، تهران، ۷۸-۷۱.
۱۷. کریمی قره بابا، س. (۱۳۹۹)، "بررسی برخی نکات و اشارات اساطیری، حماسی و فولکلوریک مربوط به اسب در خمسه ی نظامی گنجوی"، مجله بوستان ادب، دوره ۱۲، شماره ۳، شیراز، ۲۶۶-۲۴۱.
۱۸. ماحوزی، م. (۱۳۷۷)، "اسب در ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی"، دوره ۳۶، شماره ۲ و ۳، تهران، ۲۳۵-۲۰۹.
۱۹. حیدری، م. م. ر. و محسنی اردهالی، س. (۱۴۰۱)، "نگاهی به سیر تاریخی بازی اسب چوبی و ریشه های اسطوره ای آن به عنوان یکی از گونه های عروسک نمایشی در ایران"، نشریه تئاتر، دوره ۹، شماره ۹۱، تهران، ۱۴۰-۱۲۱.
۲۰. کریمی فیروزجانی، ع. (۱۳۹۶)، "تحلیل جایگاه روایی اسب در تمدن های چین، ژاپن و ایران از دیدگاه نشانه معناشناسی گفتمانی"، نشریه جستارهای زبانی، دوره ۸، شماره ۶، تهران، ۳۵۱-۳۲۷.